

پساختارگرایی، قدرت و فقر نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل (مطالعه موردی: مفهوم امنیت انسانی)

حجت داوند^۱، محمد داوند^۲

تاریخ دریافت ۱۳۹۵/۷/۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱/۲۶

چکیده

امروزه نظریه‌های کلان روابط بین‌الملل، از تحلیل بسیاری از ریشه‌های دغدغه‌های جدید در سیاست جهان، نظیر مشکلات زیست-محیطی، گرسنگی و مهاجرت بازمانده‌اند. این موضوع سبب شده تا گرایش‌هایی در دیسپلین روابط بین‌الملل شکل گیرند که ساختارها و الگوهای آنها با جهان واقع و معیارهای علمی مطابقت نداشته باشد. یکی از این گرایش‌ها، «امنیت انسانی» است. نظریه‌پردازان این مفهوم، اجماع خاصی بر اصول و ساختار امنیت انسانی ندارند و کشورهای درحال توسعه را بدون شواهد علمی، مرجع اصلی تهدیدها علیه امنیت بشریت می‌دانند. اکنون جای پرسش است که چگونه می‌توان رابطه قدرت و بحران نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل را تحلیل نمود؟ با کنکاش در بنیادهای پارادایم پساختارگرایی در ارتباط با بازتاب رابطه قدرت-دانش و تفسیر افراطی از قدرت در نظام معنا، مشخص شد: مفهوم امنیت انسانی، در شناسایی تهدیدکنندگان امنیت بشری، سهم عمده‌ای از کشورهای صنعتی و نظام سرمایه‌داری را نادیده می‌گیرد. همین رویکرد، بنیادهای نظری و روشی امنیت انسانی را از معیارهای علمی دور نموده است. لذا، این گرایش که از آن به مثابه «پارادایم» نیز یاد شده، کمک شایانی به پیشرفت اندیشه‌ورزی در روابط بین‌الملل نمی‌کند. رویکرد تحقیق حاضر تحلیلی-تبیینی، نوع آن نظری-انتقادی، شیوه تجزیه و تحلیل داده‌ها کیفی و روش گردآوری اطلاعات، اسنادی و کتابخانه‌ای است.

واژه‌های کلیدی: نظریه‌پردازی، پساختارگرایی، قدرت، امنیت انسانی، روابط بین‌الملل

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه تربیت مدرس تهران، ایران h.davand@modares.ac.ir

۲. (نویسنده مسئول) دانشجوی دکتری گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه تربیت مدرس تهران، ایران Davand@modares.ac.ir

۱. مقدمه

امروزه بسیاری از دانشوران روابط بین‌الملل نمی‌توانند برای توصیف، تحلیل و نقد یک پدیده، تنها از یک منظر به آن توجه نمایند؛ زیرا ارتباطات بین‌المللی و نقش فزاینده گروه‌های اجتماعی در سیاست در بسیاری از مواقع، مقوله «سطح تحلیل» را بی‌اعتبار ساخته است. این خود مدتی است که اندیشمندان را به این فکر واداشته است که نظریه‌پردازی علمی در روابط بین‌الملل را تمام شده فرض کنند. از همین رو، دیوتیاک^۱ و دردریان^۲ این پرسش را مطرح می‌نمایند که آیا دولت دارای حاکمیت در تمامی صور حقوقی خود ناپدید نشده و به‌زودی در موزه مدرنیته عتیقه نخواهد شد؟ (دیوتیاک و دردریان، ۱۳۸۰: ۱۹۵). پیرو آن، سیلوستر نیز می‌پرسد: آیا در دنیای جهانی شده پس از جنگ سرد نظریه در روابط بین‌الملل به سرانجام رسیده است؟ (Sylvester, ۲۰۱۳: ۶۰۹-۶۲۶). به‌همین جهت در دهه حاضر، برخی از اندیشمندان شاخص روابط بین‌الملل از ناکارآمدی «نظریه‌های کلان» روابط بین‌الملل در پاسخگویی به مسائل به‌وجود آمده ناشی از فضای پست‌مدرن سخن می‌گویند؛ چنانکه براون اظهار می‌دارد، گرچه در رشته علوم سیاسی و روابط بین‌الملل به مکاتبی نظیر ماکیاولیسم و والتزیسم (ساختارگرایی) اتکای زیادی می‌گردد؛ اما مکاتب مزبور به مثابه یک نظریه کلان، از درک و تحلیل منطقی کل ابعاد و زوایای علوم انسانی ناتوان هستند (Brown, ۲۰۱۳: ۴۸۳-۴۹۰). از این روست که مشیرزاده می‌نویسد:

یکی از موضوعاتی که در سال‌های اخیر مناظرات نظری را در رشته روابط بین‌الملل تحت تأثیر قرار داده، بحث در مورد اهمیت، امکان‌پذیری و مطلوبیت نظریه‌پردازی‌های غیرغربی در این حوزه است. (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۱۶۷).

۱. Richard Dyvtyak

۲. James Dardariyan

با وجود این، تزلزلی اساسی در چیرگی نظریه‌های غربی بر روابط بین‌الملل پدید نیامده است؛ زیرا نظریه غیرغربی در روابط بین‌الملل محلی از اعراب ندارد و نظریه‌پردازان غربی نیز درصدد رفع ایرادهای اساسی و پیدا نمودن بازخورد مثبت از نظریه‌های کلان در تطابق با واقعیت هستند. برای نمونه، ویلیامز مدعی است که برخلاف تصور غالب از نقش تنازعی دو نظریه کلان لیبرالیسم و رئالیسم در روابط بین‌الملل، رئالیسم از بنیان‌های نوع خاصی از لیبرالیسم دفاع می‌کند. وی ضمن آسیب‌شناسی این رهیافت اشتباه (فهم نادرست از کارکردهای دو نظریه مزبور) در محافل علمی روابط بین‌الملل، به معرفی نظریه لیبرالیسم واقعگرا^۱ به‌عنوان یک نظریه کلان علمی - هنجاری می‌پردازد. او استدلال می‌کند که شروع نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم توسط نظریه‌پردازان واقعگرای کلاسیک در ایالات متحده آمریکا بوده است (۲) این نظریه‌پردازان یک پشتوانه معرفتی و نه علمی^۲ در مقابل هژمونی [علمی] مطالعات علوم سیاسی آمریکایی برای اندیشمندان روابط بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم، ایجاد نمودند. از این رو، هرچه روابط بین‌الملل از این نقطه عطف تاریخی (پس از جنگ جهانی دوم) فاصله گرفته؛ به سمت معیارهای علمی علوم سیاسی نزدیک‌تر شده است (Willias, ۲۰۱۳: ۶۴۷-۶۵۰). انحصارطلبی نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل سبب شده تا نظریه‌هایی شکل گیرند که از اصول و رویه‌هایی علمی نظریه‌پردازی پیروی نکنند، ربط وثیق عامل قدرت دولتی در شکل‌گیری مسائل روز و بحران‌های انسانی را درنیابند و نهایتاً عرصه را برای ژورنالیست‌ها و اصطلاحاً، جولان نظریه‌های عامه‌پسند باز گذارند. یکی از این نظریه‌ها (مفهوم)، امنیت انسانی است. این مفهوم اگرچه برخاسته از شرایط و اقتضات پست‌مدرن است؛ چنانکه بررسی خواهیم نمود، رشد و نضج آن در وهله اول با رابطه قدرت - دانش پیوند خورده و متعاقباً مبانی

۱. Liberal Realism

۲. Scientific

معرفتی و علمی آن بر اساس تعریف نامشخصی که از قدرت به دست می‌دهد، سست و متناقض است.

با این اوصاف، این پرسش مطرح خواهد شد که چگونه می‌توان ربط وثیق جایگاه قدرت به بحران نظریه‌پردازی (دانش) در رشته روابط بین‌الملل را آشکار نمود؟ این ارتباط بر اساس چه پارادایمی بیشترین قابلیت تحلیل را داراست؟ و نمودهای عینی این پارادایم در نظریه امنیت انسانی به عنوان یک نظریه غیرعلمی چگونه قابل استناد است؟ به عقیده نویسنده با بهره‌برداری از مبانی پارادایم پسا ساختارگرایی در ارتباط با رابطه قدرت و دانش، می‌توان تحلیل نمود که برخی از نظریه‌های جدید روابط بین‌الملل از جمله نظریه (مفهوم) امنیت انسانی که مدعی نمایندگی در فضای پست مدرن (کاهش قدرت دولت در نظریه‌پردازی) هستند، از دو ویژگی برخوردارند: اولاً، به روال گذشته بازتاب رابطه قدرت-دانش در آنها مشهود است؛ ثانیاً، از آنجا که تحلیلی صحیح از نقش قدرت (نسل اول) در تداوم بحران‌های انسانی به دست نمی‌دهند، غیرعلمی هستند. بنابراین، مفهوم امنیت انسانی از این ظرفیت برخوردار نیست تا دیسیپلین روابط بین‌الملل را از بحران نظریه‌پردازی وارهاند.

۲. پسا ساختارگرایی و نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل با تأکید بر رابطه قدرت و

دانش

ارائه تعریف روشنی از پسا ساختارگرایی که توافقی عمومی درباره آن وجود داشته باشد، غیرممکن است (دیوتیاک و دردریان، ۱۳۸۰: ۱۰۶)؛ اما در ارتباط با مبحث قدرت و دانش از منظر پارادایم پسا ساختارگرایی دو تفسیر متعارف (تفسیر فوکویی) و افراطی (تفسیر لوکسی) را برای کاربرد در این تحقیق می‌توان مد نظر داشت. منظور از «متعارف بودن» این است که بین دانش و قدرت، رابطه‌ای متقابل وجود دارد؛ در حالی که در «تفسیر افراطی»، بین قدرت و نظام معنا و نموده‌ها، هیچ رابطه مستقیمی مشاهده نمی‌شود.

۱-۲. درهم‌تیدگی قدرت و دانش؛ چیرگی نظریه‌های غربی بر روابط بین‌الملل (تفسیر متعارف): آنچه امروز به عنوان تفکر پاساساختارگرا شناخته می‌شود، در اندیشه‌های افرادی چون وینگنشتاین^۱، هایدگر^۲، لاکان^۳، دریدا^۴ و فوکو^۵ ریشه دارد. همه این متفکران به عقل سوژه‌محور بدبین بوده و گفتمان فلسفی مدرنیته را به نقد کشیده‌اند. شکل روشنی از این نقد را می‌توان در اندیشه فلسفی هایدگر یافت. از دید هایدگر، فرض دکارت در خصوص جدایی اساسی میان فاعل شناسایی و موضوع شناسایی به وضعی انجامیده که در آن علم به مثابه معرفت برتر و مجزا تفوق یافته و مبنای هستی شده است. بر طبق این روایت، ذهنیتی منفک و مجزا بر فراز جهانی از اشیای منفعل قرار گرفته است و آن را بر وفق علایق خود مورد تأمل، مشاهده و داوری قرار می‌دهد. پس، رابطه انسان با جهان، ابزاری یا فناورانه است؛ بدین‌سان سوژه از جهان می‌گسلد و جهان از طریق انقیاد به اراده فناورانه انکار می‌شود (بشیریه، ۱۳۸۴: ۳۰۱). فوکو نیز معتقد است که قدرت و دانش، مستقیماً بر یکدیگر دلالت می‌کنند و هیچ رابطه قدرتی بدون تشکیل حوزه‌ای از دانش متصور نیست و هیچ دانشی هم نیست که متضمن روابط قدرت نباشد. علوم انسانی به عنوان جزئی از فرایند اعمال قدرت و اعمال سلطه بر انسان، چگونگی شکل‌گیری گفتمان‌های مختلف را در بستر روابط قدرت تبیین می‌کنند (لوکس، ۱۳۷۰: ۳۳۹). در این راستا، لیوتار^۶ هم به تجاری شدن دانش و آگاهی و هم به ابزارگونه شدن دانش در برابر قدرت می‌پردازد. در جهان امروز، دانش به خصوص کنترل اطلاعات کانون اصلی درگیری بر سر قدرت است و همان‌گونه که در گذشته دولت-ملت‌ها بر مواد اولیه و کارگر ارزان با یکدیگر می‌جنگیدند؛ اکنون برای کنترل اطلاعات به جنگ می‌پردازند (منوچهری، ۱۳۷۶: ۴۱). به

۱. Ludwig Josef Johann Wittgenstein
۲. Martin Heidegger
۳. Jacques Lacan
۴. Jacques Derrida
۵. Paul Michel Foucault
۶. Jean-François Lyotard

همین جهت، عسگرخانی و همکاران تأکید می‌کنند در این فضا، پسااستراتگرای به مثابه یکی از رهیافت‌های دگرگونه، با اشاره به نقش نظریه در ساختن و شکل دادن به موضوع دارای اهمیت تحلیل، امکان یک علم روابط بین‌الملل بی‌طرف را زیر سؤال می‌برد (عسگرخانی و همکاران، ۱۳۸۸: ۲۹۹). بنابراین، امروزه برای مسائل جهانی نمی‌توان پاسخ‌های ساده و فراگیر [در قالب یک نظریه] ارائه داد و باید از جزئیات سستی در گذشت. رشته روابط بین‌الملل تاکنون بر اثر نگرش مدرن، با رویکردی عینیت‌گرا، ذات‌گرا به شناخت و واقعیت می‌نگرد و همه چیز را به پدیده‌های دوگانه‌ای مانند عین، واقعیت/ ارزش، هست/ داخلی، دیگری/ بین‌المللی، واقع‌گرا / ساده کرده است (بزرگی، ۱۳۷۷: ۱۴۵). اگر از منظر پسااستراتگرای به دغدغه این پژوهش توجه نماییم، انعکاس رابطه قدرت و دانش در رابطه با تسلط نظریه‌های غربی بر دیسپلین روابط بین‌الملل اثبات‌شدنی است.

برای نمونه، باری بوزان در مقاله‌ای با عنوان «چرا نظریه‌ای غیرغربی در روابط بین‌الملل وجود ندارد؟»، معتقد است دو دلیل اصلی برای سیطره نظریه‌های غربی بر این دیسپلین را می‌توان ذکر نمود: اولاً، نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل، در فلسفه و نظریه‌های سیاسی غرب ریشه دارند؛ ثانیاً، تاریخ جهان، اروپا محور است. به عبارتی، اروپا مرکز ثقل تاریخ جهان [معاصر] است. بنابراین، بر کسی پوشیده نیست که نظریه‌های غربی در روابط بین‌الملل تسلط کامل دارند (Buzan, 2009: 6). استانی هافمن نیز روابط بین‌الملل را اساساً یکی از علوم اجتماعی می‌داند که در ایالات متحده آمریکا متولد شده و در آنجا رشد نموده است. دانشوران روابط بین‌الملل، دو دلیل اساسی برای نارضایتی از این وضعیت می‌توانند داشته باشند: اول وضعیت قدرت در دنیا (امریکا به عنوان یکی از قدرت‌های اصلی) و دوم شرایط دیسپلین روابط بین‌الملل (سیطره آمریکا بر روابط بین‌الملل). تا زمانی که این دو دلیل با یکدیگر همراهی کنند، نارضایتی ادامه خواهد داشت (Hoffmann, 1977: 59). از همین رو، غیرغربی‌ها؛ از جمله کین معتقدند که همین سلطه

غرب بر نظریه پردازی در روابط بین‌الملل باعث شده تا برای دانشوران روابط بین‌الملل در چین دغدغه نظریه پردازی، مسأله اصلی نباشد. این مشکلی است که چین به مدت ۱۵۰ سال با آن دست به گریبان بوده است. از سال ۱۹۷۹ چین به صحنه نظام بین‌الملل بازگشت و دانشوران این کشور در این فکر هستند که چگونه در فضای جهانی شدن نظریه‌های خود را به جهانیان عرضه کنند؟ (Qin, 2009: 46). همچنین، اینوگوشی یادآور می‌شود، نظریه پردازی در حوزه روابط بین‌الملل در ژاپن وجود دارد. وی نظریه «الگوی پرواز غازها»^۱ را در حوزه نظریه‌های پوزیتیویستی ژاپنی، مثالی برای این مدعا ذکر می‌نماید؛ اما معتقد است: اگرچه ژاپن در گذشته تلاشی نافرجام برای هژمونی در سطح منطقه در طی جنگ جهانی دوم داشته است، اکنون به دومین اقتصاد بزرگ دنیا بدل گشته است. به هر حال، قدرت‌های بزرگ اغلب در روابط بین‌الملل نظریه پردازی می‌کنند؛ اما این کشور در گذشته گرفتار هژمونی امریکا شده و اکنون نیز در نظام جهانی‌ای که ایالات متحده تعریف نموده، حل شده است (Inoguchi, 2009: 51). اسمیت نیز به نمایندگی از کشورهای آفریقایی، خاطر نشان می‌کند که در دهه اخیر مطالعات زیادی درباره تئوری در خارج از دنیای غرب صورت گرفته که در بیشتر آنها سعی شده است موقعیت نظریه پردازی در کشورهای در حال توسعه جهان و به خصوص کشورهای قاره افریقا انکار شود (Smith, 2008: 1). تاجبخش نیز در ارتباط با دنیای اسلام می‌پرسد: آیا اسلام می‌تواند خارج از دنیای غرب، صاحب نظریه در روابط بین‌الملل باشد؟ از نظر او پاسخ منفی است؛ زیرا اسلام به‌عنوان یک دین، دیدگاه‌های خود را در ارتباط با چگونگی رابطه مسلمانان با غیرمسلمانان عرضه نموده است و اینکه این روابط باید چگونه باشند (Tadjbakhsh, 2009: 174-177).

۲-۲. ذات نامتعیین قدرت؛ چیرگی نظریه‌های غیرعلمی در روابط بین‌الملل (تفسیر رادیکال)

۱. "Flying Geese Pattern"

از نظر برنسکو تور هسته نگهدارنده جهان، قدرت است و رئالیسم تنها مکتبی است که در ساخت و پرداخت قدرت، در بین سایر مکاتب دست برتر را داشته است؛ اما مهم‌ترین انتقادات مطروحه نسبت به رئالیسم این است که انواع قدرت چیستند و دیگر مفاهیم کلیدی در روابط بین‌الملل نظیر امنیت و حاکمیت چه نسبتی با قدرت دارند؟ با در نظر داشتن این دو پرسش اساسی، نگارنده سه نسل متفاوت از قدرت را مد نظر قرار می‌دهد: نسل اول قدرت، در قالب مکتب شیکاگو ارائه شد. قدرت از دید اعضای مکتب همچون دال، کاپلان و لاسول، رابطه‌ای اجتماعی است که یک طرف این رابطه به طور نیتمند بر طرف دیگر درون یک الگوی ارزشی مشترک، تأثیر می‌گذارد. کاپلان و لاسول مرزهای بین قدرت و نفوذ را مشخص ساختند؛ عامل زور که در قدرت مطرح است، در نفوذ موضوعیت ندارد و به اعتقاد آنها قدرت زیرمجموعه نفوذ است. در این نسل از قدرت، سنجش و اندازه‌گیری قدرت (۲) در پروسه تصمیم‌سازی و برنده شدن در منازعه بسیار مهم ارزیابی می‌شود. این نسل عموماً به واسطه رجوع به افکار رئالیست‌ها تدوین شده است. نسل دوم قدرت را لیبرال‌ها ارائه کردند. دانشورانی همچون کوهن و نای با طرح نمودن مباحثی نظیر «وابستگی متقابل» و متعاقباً تحدید حاکمیت دولت‌ها، منابع نفوذ متفاوتی را نسبت به طراحان نسل اول، معرفی نمودند. از این رو، هویدا شد که تصمیمات همیشه توسط دولت‌ها اخذ نمی‌گردند و خود دولت‌ها نیز بر اثر پیچیدگی فرایندهای قدرت در سیاست بین‌الملل و ورود بازیگران غیردولتی تحت سلطه رژیم‌های بین‌المللی هستند. در نتیجه، به نقل از کراسنر توانایی ساخت و تغییر این رژیم‌ها، بدیلی به منظور شناخت دیگر منابع قدرت همچون قدرت نرم شدند (Berenskoetter, 2007: 1-10).

نسل سوم برای قدرت عامل خاصی مشخص نمی‌کند و قدرت را در افزایش توان نظامی، بردن و یا توانایی چیره شدن نمی‌بیند؛ بلکه قدرت را فرایندی تعریف می‌کند که در تاروپود روابط اجتماعی عنصر رضایت را بازتولید می‌نماید. بنابراین، هنر قدرت جلوگیری

از به فعل درآمدن درگیری و نابهنجاری از طریق بهنجاری‌هایی است که توانایی شکل دادن به منافع دیگران، بدون آگاهی خود آنها را دارد. در نسل سوم، بنا به نقد منتقدان، مرزهای قدرتمندان و کسانی که از قدرت بی‌بهره‌اند، درهم شکسته شده است و این نسل نمی‌تواند مشخص کند که چگونه قدرتمند منافع غیرقدرتمند را شکل می‌دهد. به طور کلی، نسل سوم را می‌توان متأثر از میراث مارکسیست‌های نو و افکار پسامدرن قلمداد نمود (۲۳-۱۰:۲۰۰۷، Berenskoetter).

به اعتقاد بارنت و دوال در مقاله‌ای به نام «قدرت در سیاست بین‌الملل» در نوع مستقیم روابط خاص قدرت، عموماً بین سوژه و ابژه، رابطه فوری، محسوس و سازنده برقرار است؛ اما در نوع غیرمستقیم، رابطه بین سوژه و ابژه با واسطه، با فاصله زمانی و اجتماعی است. پس نخستین نوع قدرت، قدرت اجباری است. در قدرت اجباری، کنترل مستقیم یک بازیگر بر [اعمال] بازیگران دیگر به صورت کنش متقابل است. دومین نوع قدرت، قدرت نهادی است. در قدرت نهادی، کنترل بازیگران اجتماعی در یک کنش متقابل به شکل غیرمستقیم است. سومین نوع، قدرت ساختاری است که به واسطه برساخته شدن ظرفیت‌های سوژه‌های اجتماعی در روابط ساختاری مستقیم نسبت به دیگران شکل می‌گیرد. دست آخر قدرت مولد شایان (همان نسل سوم قدرت از نظر برنسکوتور) ذکر است که ویژگی‌اش برساخته شدن غیرمستقیم روابط اجتماعی سوژه‌ها در نظام معنا و نموده‌است (۶۹:۲۰۰۵، Barnett & Duvall).

عواقب و پیامدهای قدرت مولد در نظریه‌پردازی از دست رفتن معیارهای علمی برای تطابق نظریه‌ها با واقعیت‌هاست. دوون و همکاران این بحران را این‌گونه شرح می‌دهند که نظریه‌های کلان روابط بین‌الملل رو به اتمام هستند، ویژگی علمی بودن خود را در تبیین وقایع جدید روابط بین‌الملل از دست داده‌اند و نهایتاً نظریه‌های عامه‌پسند جایگزین نظریات علمی شده‌اند. هم‌اکنون «نظریه»، در روابط بین‌الملل رو به زوال گذاشته

است و استفاده از تئوری، اغلب جهت آزمایش فرضیه است. از این رو، بیشتر پس از مناظره سوم و چهارم، چون مبنای مشخصی برای نظریه‌پردازی ایجاد نشد؛ شاهد تکثر و تنوع در مفاهیم، نظریات و روش‌های موجود در روابط بین‌الملل هستیم. در همه تعاریفی که از «تئوری» شده، این فرض مشترک است که الگوهایی که در تبیین روابط بین‌الملل وجود دارند؛ آشکارا با رخدادهای جهان واقع، هماهنگی پیدا می‌کنند (Dunne & Others, ۲۰۱۳: ۴۰۵-۴۲۵) در همین فضا است که مرشایم و والت به بررسی علل کم‌اقبالی برای تولید نظریه در روابط بین‌الملل پرداخته‌اند. آنها معتقدند تئوری سنگ بنای روابط بین‌الملل است؛ اما در سال‌های اخیر، نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل در دانشگاه‌های آمریکا بسیار کاهش یافته است و به جای خلق تئوری بیشتر به آزمون فرضیات ساده‌سازی شده بسنده می‌شود و از روش‌های کمی و آماری نسبت به سایر رویکردها بیشتر استفاده می‌شود؛ اما این به آن معنا نیست که آزمون فرضیات ساده شده با استفاده از روش‌های کمی کارا نیستند؛ بلکه فرایند مزبور در صورتی بیشترین مطلوبیت را خواهد داشت که در عرض خلق یک تئوری به کار بسته شود؛ زیرا یک نظریه متشکل از یک فرضیه صادق است که اعتبار آن به واسطه شناخت سازوکارهای علی که به نتایج مورد نظر (در راستای اهداف نظریه) جهت می‌دهند، ارزیابی می‌گردد (Mearsheimer & Walt, ۲۰۱۳: ۴۲۷-۴۳۴).

از طرفی، به واسطه سرعت تغییرات در دنیای جدید، تعداد تئوری‌های روابط بین‌الملل نیز افزایش یافته است. متأسفانه، این تئوری‌ها ارتباط بین متغیرهای تغییرات را درک نمی‌کنند و در نتیجه، شاهد انباشت دانش به شکل بررسی و شناخت گرایش و تمایلات عینی (وقایع در حال رخداد) به شکل یک گرایش^۱ در روابط بین‌الملل هستیم. هم‌اکنون، زمان و مکان فشرده شده است؛ اقتصاد جهانی شده، مرزها از بین رفته و حاکمیت دولت‌ها بر اثر رشد جامعه مدنی رو به زوال گذاشته است. به همین علت، بیشتر

۱. Trend

پیامدهای این تغییرات که اغلب مقطعی هستند، به خلق گرایش‌های جدیدی در روابط بین‌الملل (بر اثر ضعف نظریه‌های کلان)، منجر شده است (Holsti, ۱۹۹۸: ۱۰-۱۱). نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل، همچنین از رخدادهای اجتماعی در حال وقوع و تأثیرات آن بر روابط بین‌الملل عاجز هستند. از سویی، بسیاری از حوزه‌ها در روابط بین‌الملل وجود دارند که نظریه‌های این دیسپلین از آنها غافل شده‌اند. انگرت و اسپنسر انتقاد می‌کنند که در نظریات روابط بین‌الملل «فرهنگ عمومی»^۱ به طور شایسته مورد بررسی و تحقیق قرار نگرفته است. «تصاویر»^۲ در روابط بین‌الملل نقش بسیار ارزنده‌ای دارند. در روابط بین‌الملل تنها تعداد اندکی از مردم نقش رسانه‌های بصری و سینما در جهان‌بینی سیاسی خودشان را انکار می‌کنند. تماشای فیلم برای دانشجویان روابط بین‌الملل نیز امتیازات عدیده‌ای دارد. آنها می‌توانند با مشاهده فیلم دانش خود را در روابط بین‌الملل افزایش دهند؛ زیرا با عمل دیدن، مفاهیم انتزاعی همچون بازدارندگی، نئولیبرالیسم، تروریسم و ... را درونی می‌کنند (Engert & Spencer, ۲۰۰۹: ۸۳-۹۱). لذا هرکوششی برای وارد نمودن مطالعات فیلم‌های سینمایی در حوزه روابط بین‌الملل مستلزم به رسمیت شناختن این مطالعات توسط دانشوران رشته روابط بین‌الملل است که از این طریق به تجزیه و تحلیل جهان سیاست بپردازند (Sengul, ۲۰۰۵: ۵-۷). یکی از موارد دیگر در این راستا، معضلاتی فراگیر در سطح دنیا (گرسنگی، مهاجرت، تروریسم، بحران آب و هوا و ...) هستند که مفهوم امنیت انسانی نیز به‌عنوان یکی از نظریه‌های جدید، درک ناقصی برای تحلیل این معضلات به علت تأثیر پذیرفتن از مناسبات قدرت، به دست می‌دهد. در ادامه نوشتار، به تحلیل همین فرضیه خواهیم پرداخت.

۳. خلط سطح تحلیل از مفهوم قدرت در نظریه امنیت انسانی (سیاست‌زدایی از قدرت)

رشته روابط بین‌الملل، رشته‌ای مستقل و به اصطلاح یک دیسپلین است؛ اما بسیاری از زیرشاخه‌های پژوهشی آن از دیگر رشته‌ها وام گرفته است. دو زیرشاخه اصلی، پژوهش‌های امنیتی و اقتصاد سیاسی بین‌الملل و پس از آن، دیگر شاخه‌ها مانند علوم سیاسی، حقوق و جامعه‌شناسی هستند. این وضعیت بینارشته‌ای، ماهیت مصرف‌کننده بودن روابط بین‌الملل از دیگر رشته‌های علوم اجتماعی را تأیید می‌کند (مشیرزاده و کافی، ۱۳۹۴: ۳۴۲-۳۴۳)؛ اما این به آن معنا نیست که روابط بین‌الملل مصرف‌کننده قدرت در هر معنایی باشد. مادامی که دیوتیاک و دردریان می‌نویسند: قدرت از زمان شکل‌گیری رشته روابط بین‌الملل، سهمی اساسی و مرکزی در مفهوم «دولت» داشته است و به آن به مثابه مقوله‌ای نگریسته می‌شود که نقش و رواجی اساسی در روابط بین‌الملل دارد (دیوتیاک و دردریان، ۱۳۸۰: ۱۰۹). از سویی، قدرت نقش مهمی در زندگی اجتماعی و گفتمان‌های سیاسی دارد و مفهوم قدرت، اساساً با سیاست یکسان است. به عبارتی دیگر، در نظر داشتن یکی از کارکردهای قدرت برای یک موضوع، کارکرد مزبور را وارد حوزه عمومی می‌کند (جایی که عمل برای توجیه خودش مورد بازخواست قرار می‌گیرد). این قرائت از قدرت، در برابر تفسیرهایی قرار می‌گیرد که برای قدرت کارکردی غیرمستقیم در زندگی سیاسی قائل هستند و برخی اوقات مفهوم «شانس» را جایگزین «قدرت» نموده، اصطلاحاً به فرایند «سیاست‌زدایی» دامن می‌زنند. یکی از این تفاسیر مفهوم امنیت انسانی است. بر این اساس، در ادامه پژوهش سعی در اثبات این گزاره خواهیم داشت.

در سیر تحول مفهوم امنیت، امنیت انسانی جدیدترین مرحله قلمداد می‌شود. پردازش و تکامل مفهوم امنیت انسانی، این دیدگاه را برجسته می‌سازد که تهدید علیه انسان‌ها و موجودیت کشورها در حال تغییر و رو به افزایش است. این تغییرات مناظره و

مجادله در مورد معنای امنیت و مباحثات در زمینه تعمیق و توسعه آن را دامن زده است. از زمان تشکیل پیمان وستفاليا در سال ۱۶۴۸ تا چند دهه قبل، اکثر دیدگاه‌ها، دولت را کارگزار اصلی امنیت می‌شناختند؛ اما در عصر پست‌مدرن این تفکر به چالش کشیده شده است. برژینسکی معتقد است: امنیت باید در هر زمان، طبق مشخصات همان عصر بررسی شود (صباغیان، ۱۳۹۲: ۹۷-۹۸). در دوره پسامدرن، به‌زعم اندیشمندان امنیت انسانی، واقع‌گرایی به عنوان دیدگاه حاکم دولت‌محور امنیت، لازم؛ ولی ناکافی است و نباید نظریه و فهم مسلط از امنیت باشد (کر، ۱۳۸۷: ۶۰۱). در دوره جدید، بالا آمدن سطح دریاها و ذوب شدن پهنه‌های یخی، خشکسالی و جاری شدن سیل، تغییرات آب و هوایی، با آثار چشمگیر و زیان‌بخش بر محیط زیست، عناصر اساسی زندگی مردم سراسر جهان را تهدید می‌کند، به سلامت و محیط زیست آسیب می‌رساند و میزان دسترسی به آب را محدود می‌کند. تعداد روزافزون شواهد دال بر آن است که تغییرات آب و هوایی در افزایش میزان گسترش بیماری‌ها نیز نقش دارد. پیش‌بینی می‌شود تا قبل از سال ۲۰۲۰، تغییرات آب و هوایی حدود ۷۵ میلیون نفر را تنها در آفریقا در معرض کمبود بیشتر آب قرار دهد. این رویدادهای شدید اقلیمی تأثیرات ناگواری نیز در دسترسی به غذا دارد (یونیسف، ۲۰۰۷: ۳-۴). بر اساس گزارش فائو^۱ در سال ۲۰۰۸، یک میلیارد و ۲۰۰ میلیون نفر از گرسنگی رنج می‌بردند. فائو تأکید دارد که جمعیت آنها در جهان پیوسته در حال افزایش است. حدود یک میلیارد نفر از این افراد گرسنه در کشورهای در حال توسعه زندگی می‌کنند که در سال ۲۰۰۹ تقریباً حدود ۱۰۰ میلیون نفر به آنها افزوده شد (Fao, ۲۰۰۸). همچنین، نزدیک به ۲۴۰ میلیون نفر در کشورهای جنوب صحرای آفریقا، از مواد غذایی کافی و از یک زندگی سالم و فعال برخوردار نیستند و افزایش قیمت مواد غذایی و خشکسالی مردم بیشتری را دچار فقر و گرسنگی می‌کند (Fao, ۲۰۱۰). از سویی، بر اساس گزارش سالانه کمیساریای عالی سازمان

۱. Food and Agriculture Organization of the United Nations

ملل برای پناهندگان^۱ در سال ۲۰۱۴، حدود ۶۰ میلیون مهاجر و آواره در جهان از سرزمین خود کوچ کرده‌اند (Graham, ۲۰۱۵). در سال ۲۰۱۵ میلادی، حدود ۱،۶۸۲،۷۲۷ نفر از مناطق مختلف دنیا به علل گوناگون (۳) مستعد مهاجرت بوده‌اند (International Organization for Migration, December ۲۰۱۵). یکی از مهم‌ترین دلایل مهاجرت، معضل تروریسم بوده است. گروه‌های تروریستی از راه‌های مختلف فضای این منطقه را بحرانی می‌سازند: جنگ با برخی از دولت‌های منطقه و تخریب زیرساخت‌های صنعتی و منازل مسکونی، کشتار غیرنظامیان و انجام اعمال تروریستی نظیر بمب‌گذاری در اماکن عمومی، سربریدن جمعی شهروندان، به اسارت بردن زنان و کودکان، آدم‌ربایی، اذیت و آزار اقلیت‌های دینی، شیعه‌ستیزی و شیعه‌هراسی، قاچاق مواد مخدر، تجزیه‌طلبی و ایجاد حکومت مستقل در برخی از کشورهای منطقه. معضل تروریسم زمانی غیرقابل کنترل می‌گردد که تروریست‌ها با بهره‌برداری از بی‌ثباتی سیاسی در برخی از کشورها مانند پاکستان، به تسلیحات اتمی دسترسی پیدا کنند. در همین راستا، روند گسترش ساخت تسلیحات اتمی در برخی از کشورهای جهان غیرقابل کنترل شده است. برای نمونه، پاکستان با وجود تعقیب برنامه‌های مخفیانه هسته‌ای، کمتر به پنهان‌کاری در مورد اصل فعالیت‌های هسته‌ای خود می‌پردازد و تقریباً بر همه آشکار است که پاکستان پس از دستیابی به سلاح هسته‌ای (بشری، ۱۳۸۷: ۱۸)، در پی افزایش تعداد آنها نیز هست. مرکز تحقیقات امریکا در سال ۲۰۰۳ تعداد تسلیحات اتمی پاکستان را بین ۲۴ تا ۴۸ سلاح هسته‌ای تخمین زده است (Kristensen & Robert, ۲۰۱۱). این درحالی است که برخی کارشناسان تخمین زده‌اند که اسلام‌آباد در سال ۲۰۱۰ مواد لازم برای ساخت حدود ۱۶۰ تا ۲۴۰ کلاهک هسته‌ای را دارا بوده است (۴) (Fondation pour la Recherche Stratégique, ۲۰۱۲: ۱۴). ملاحظات فوق‌گیر را به این نتیجه رساند که در آینده، مفهوم امنیت

۱. United Nations High Commissioner for Refugees

انسانی به بالندگی خود در محافل و مراکز علمی و دانشگاهی و در برنامه‌های درسی و آموزشی ادامه خواهد داد. در این سطوح رابطه بین دولت، مردم و حاکمیت به صورت بحث و مجادله قوی وجود خواهد داشت [این به این معناست که مرز اصلی بین مردم و دولت (قدرت) از بین می‌رود] اگر این امر همچنان بخش و جزئی از برنامه کار دانشگاهی و دانشجویان باشد، آینده این مفهوم تضمین و تأمین شده است (کر، ۱۳۸۷: ۶۲۳).

۴. پیامدهای انعکاس تفسیر متعارف و افراطی از قدرت در نظریه امنیت انسانی

بر مبنای آنچه تاکنون بررسی شد، نویسنده معتقد است در تفسیر متعارف پاساساختارگرایی از قدرت، انعکاس رابطه قدرت و دانش، تأثیری مستقیم بر تبرئه نمودن عوامل اصلی تهدیدات «امنیت انسانی» در روند نظریه پردازی این نظریه دارد. همچنین، مشخص نکردن اصل و اساس نظری مشخص برای قدرت و کارگزاران قدرت در نظریه امنیت انسانی بر غیرعلمی بودن نظریه امنیت انسانی تأثیری بسزا گذاشته است. به همین مناسبت، در قسمت پایانی تحقیق، سعی خواهیم نمود تا مباحث مربوطه را برپایه شناسایی تهدیداتی که مقوله امنیت انسانی را با خطر روبه‌رو می‌سازند، اثبات کنیم.

۱-۴. تبرئه عوامل اصلی تهدیدکنندگان امنیت بشری در «امنیت انسانی»: در نظریه امنیت انسانی تهدیدات به دو دسته مستقیم و غیرمستقیم تقسیم می‌شوند. تهدیداتی از قبیل جنگ و قتل عام، قوانین و رویه‌های تبعیض آمیز علیه زنان، نفی و منع انتخابات و تقلب در آن و تنش‌ها و بحران‌های بین‌المللی دوجانبه یا چندجانبه، مستقیم‌اند و تهدیداتی چون عقب‌ماندگی، انتقال و جابه‌جایی جمعیت، تخریب محیط زیست و بیماری، غیرمستقیم‌اند (قاسمی، ۱۳۸۴: ۸۲۲-۸۲۴). حال اگر دانشجویان روابط بین‌الملل بپرسند که منشاء تهدیدات امنیت انسانی چیست؟ هورل به آنها پاسخ داده است که بسیاری از ریشه‌های این تهدیدات، داخلی است و متأثر از توسعه‌نیافتگی و روندهای متغیر و غالباً مناقشه‌آمیز فرایند

دولت‌سازی کشورهای درحال توسعه است که به خشونت اجتماعی، منازعات قومی، جنگ‌های داخلی، فقر و بدبختی، جمعیت زیاد، کمبود منابع و تخریب محیط زیست منجر می‌شود (صباغیان، ۱۳۹۲: ۹۳). او هانل راهبرد مناسب برای حل این مشکل جامعه بین‌المللی را افزایش تقویت توان نظامی جامعه جهانی در برخورد با مشکل دولت‌های شکننده برای جلوگیری از بحران امنیت انسانی در این کشورها می‌داند. او خواستار تهیه فهرستی از توانمندی‌های کشورهای اروپایی، آسیایی و آفریقایی برای فراهم آوردن مقدمات و هماهنگی‌های لازم است تا بدون افزایش بودجه نظامی کشورها، این نیروها وارد عمل شده، از بروز فاجعه انسانی جلوگیری نمایند (یزدان‌فام، ۱۳۸۸: ۳۱).

نویسنده معتقد است نظریه امنیت انسانی، در ریشه‌یابی تهدیدات امنیت انسانی تا حد زیادی متأثر از رابطه قدرت- دانش بوده است. توضیح آنکه در بسیاری از نابهنجاری‌های امنیتی بشر، از سهم کشورهای صنعتی، نظام سرمایه‌داری، سازمان‌های بین‌المللی فعال در این نظم جهانی و قدرت‌های بزرگ غفلت شده است (۵) در مقابل، نوع تهدیدات مزبور در این نظریه، توجهات را به سوی کشورهای در حال توسعه، به عنوان عامل اصلی تهدیدزایی جلب می‌کند. در همین راستا، آمارها نشان می‌دهد که کشورهای صنعتی؛ از جمله آمریکا در انتشار گازهای گلخانه‌ای بیشترین سهم را در دنیا دارند؛ اما متأسفانه هیچ کدام از آنها [عملاً] پروتکل‌های مربوط به تغییر اقلیم و انتشار گازهای گلخانه‌ای را امضا نکرده‌اند (تقوی، ۱۳۹۳: ۶). پورا احمدی و محمودی لرد به شکلی دقیق‌تر، با ارزیابی پنج اجلاس مهم استکهلم، ریو، کیوتو، ژوهانسبورگ و کپنهاگ، نشان داده‌اند که سازمان‌های بین‌المللی بیش از آنکه دغدغه زیست-محیطی داشته باشند، تداوم روابط سرمایه‌داری بوده و در روابط اقتصادی شمال و جنوب، منافع کشورهای جنوب را در پایین‌ترین سطح اولویت خود قرار داده‌اند. نمود بارز این امر در اجلاس ژوهانسبورگ متبلور شده است. در این اجلاس، کشورهای صنعتی به رهبری ایالات متحده ارتباطی میان

پس‌اساختارگرایی، قدرت و فقر نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل ... / ۲۰۱

موضوع محیط زیست و سیاست برقرار نموده، با طرح ایده «حاکمیت مطلوب»، شرط ارائه کمک‌های مالی و فنی زیست-محیطی از سوی کشورهای توسعه‌یافته به کشورهای در حال توسعه را وجود شاخص‌های «حکومت مطلوب» در آن کشورها قرار دادند (پورااحمدی میبیدی و محمودی لرد، ۱۳۹۰: ۱۲۹-۱۴۴). همچنین، بررسی‌ها نشان می‌دهند غذای کافی برای همه مردم دنیا وجود دارد؛ اما به‌واسطه هماهنگی استراتژی سازمان‌هایی چون تجارت جهانی با شرکت‌های چندملیتی غذایی، حاکمیت مطلق این شرکت‌ها بر زنجیره غذایی جهان را باعث می‌شود. در همین راستا، افزایش قیمت مواد غذایی در جهان به دلیل نبود نهادهای نظارتی بین‌المللی و عدم عرضه برخی مواد غذایی به بازار جهانی به دلیل استفاده آنها به جای سوخت‌های فسیلی از سوی کشورهای توسعه‌یافته، و سایر سیاست‌های نئولیبرالی، موجب تأثیر مستقیم بر ناتوانی اقشار ضعیف برای تهیه مواد غذایی لازم در همه کشورهای جهان، از آمریکا و انگلستان گرفته تا بورکینافاسو و فلیپین می‌شود (غفوری و داوند، ۱۳۹۳: ۲۷۳-۲۸۹).

در توصیف کمک آمریکا به شورشیان سوریه سی.ان.ان می‌نویسد: در واقع، دولت اوپاما با برخی از رهبران پیش‌تاز مخالف سوریه ارتباط نزدیک دارد. شگفت‌آور است که اختصاص منابع مالی به شورشیان در سوریه آشکارا و بی‌پرده صورت می‌گیرد. تابستان سال ۲۰۱۳، کنگره منابعی را برای کمک به شورشیان سوریه تصویب نمود. همچنین، دولت اوپاما (۲۶ ژوئن ۲۰۱۴) از کنگره آمریکا خواست که کمک‌های مالی به حجم ۵۰۰ میلیون دلار را به منظور تجهیز و آموزش مخالفان بشار اسد تصویب کند. کیتلین هایدن^۱، سخنگوی شورای امنیت ملی آمریکا در توضیح این درخواست گفت که هدف از این کمک‌ها، تثبیت مناطقی است که در تصرف مخالفان است (Botelho & Brittain, ۲۰۱۴). اگرچه عفو بین‌الملل به تعداد کشته شده‌های سوری توسط مخالفان اشاره نمی‌کند؛ اما

۱. Caitlin Hayden

می‌نویسد: گروه‌های مسلح در سوریه در مناطق تحت تصرف خود جنایاتی از قبیل: قتل، آدم‌ربایی، بازداشت خودسرانه، شکنجه و بدرفتاری با دیگر اقلیت‌های مذهبی را مرتکب می‌شوند (Amnesty International, ۲۰۱۴). این شرایط سبب شده تا تعداد کثیری از مردم مناطق تحت اشغال تروست‌ها، آواره شوند. گفتنی است که آژانس بین‌المللی انرژی اتمی که در حقیقت ضامن اجرای معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای محسوب می‌شود، با همه کشورها به‌طور یکسان برخورد نکرده و تبعیض‌های زیادی میان کشورهای دارای سلاح هسته‌ای و فاقد آن، قائل شده است. در این خصوص، نه تنها آژانس موفق به تشویق پاکستان در پیوستن به ان‌پی، تی نشده است؛ بلکه حتی این نگرانی نیز وجود دارد که در سایه کم‌کاری آژانس، پاکستان به عنوان نخستین کشور مسلمان دارای بمب اتم، منبعی برای توزیع تسلیحات هسته‌ای به کشورهای عرب منطقه خلیج فارس باشد (Marie & Shinichi, ۲۰۰۳: ۸۲). این درحالی است که پاکستان در سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۶۲، ۱۹۸۷-۱۹۸۶، ۲۰۱۰-۲۰۱۱، برای سه بار به‌عنوان رئیس شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی انتخاب شده است (Ijaz, ۲۰۱۰: ۱).

۲-۴. فقدان معیارهای علمی در نظریه امنیت انسانی: کر می‌نویسد اگرچه کشورهای درحال توسعه، عوامل اصلی ایجاد ناامنی انسانی‌اند؛ اما انسان‌ها در جهان وابسته متقابل زندگی می‌کنند که میلیاردها نفر از آنها سهامدار امنیت انسانی‌اند (کر، ۱۳۸۷: ۶۲۴). به عبارتی دیگر، هر کدام از انسان‌ها از این قدرت برخوردارند که در ایجاد ناامنی انسانی دخیل باشند (۶) نخستین پیامد این مسأله در تعریف امنیت انسانی نمود پیدا می‌کند. قاسمی در این ارتباط خاطر نشان می‌کند که تعریف واحدی از امنیت انسانی وجود ندارد؛ با وجود این، می‌توان نقاط مشترکی از تعاریف امنیت انسانی را مطرح نمود. در تعریف مضیق، بیشتر بر تهدیدات سنتی امنیت؛ همچون مین‌های زمینی، خشونت، منازعات و نظایر آنها تمرکز می‌شود؛ در صورتی که در تعریف موسع، فهرست بلندبالایی از تهدیدات سنتی و

توسعه محور همچون فقر و محیط زیست مورد تأکید قرار می‌گیرد (قاسمی، ۱۳۸۴: ۸۱۸). رامش تاکور، نایب رئیس بخش صلح و امنیت دانشگاه سازمان ملل، امنیت انسانی را به کیفیت زندگی مردم یک جامعه یا یک کشور وابسته می‌داند. لوئیز فرشت، معاون وقت دبیر کل سازمان ملل، امنیت انسانی را غذای کافی، مسکن، بهداشت، تحصیل، حمایت در برابر خشونت و برخورداری از دولتی می‌داند که شهروندان خود را سرکوب نکند و با رضایت آنها بر آنها حکومت کند؛ در حالی که هانس ون گینکل، رئیس دانشگاه سازمان ملل، به همراه ادوارد نیومن، این مفهوم را با عنوان امنیت در برابر ترس، منازعه، فقر، محرومیت‌های اجتماعی و فرهنگی و گرسنگی تعریف می‌کنند (مجیدی و دهشیری، ۱۳۸۷: ۴۴۰-۴۵۰).

همین تعاریف زمینه‌ای را فراهم نموده‌اند که شاهد نوعی غلبه بخش‌های غیرعلمی امنیت انسانی بر قسمت‌های تحلیلی و تبیینی آن باشیم. به طور مشخص، از دیدگاه تحلیلی، این مفهوم با مردود شمردن قوانین و واقعیت‌های سنتی روابط بین‌الملل و حرکت به سوی تعریفی روکاستگرا^۱ از امنیت بین‌الملل رشته‌های آکادمیک موجود را به چالش می‌کشد (تاجبخش، ۱۳۸۷: ۵۲). امنیت انسانی کانون توجه خود را از دولت به اشخاص و افراد فارغ از جنسیت، نژاد، دین قومیت، شهروندی و سایر خصوصیات منتقل می‌کند (قاسمی، ۱۳۸۴: -۸۲۰). به عبارتی دقیق‌تر، معنای تلویحی اخلاقی و سیاسی برنامه امنیت انسانی، نقش سنتی حاکمیت حکومت در مقام تنها تأمین‌کننده امنیت و استقلال کشور را به افراد محول نموده است (همانجا). از همین روست که فیروزآبادی می‌نویسد: تغییر هدف امنیت از دولت به فرد باعث گسترده شدن بی‌اندازه این مفهوم، بدون افزایش ارزش تحلیلی آن می‌شود. چون هرچه دامنه خطراتی که زیر عنوان تهدیدات امنیتی قرار می‌گیرند گسترش یابد، مطالعه ارتباط منطقی بین آنها مشکل‌تر خواهد شد؛ به طوری که منتقدان امنیت انسانی بر این باورند که این مفهوم نارسایی‌ها، کاستی‌ها و به تبع ایرادات و اشکالات نظری مختلف و

۱. Over-Securitization

متعددی دارد که آن را فاقد تحلیل علمی و عملی می‌سازد. این ابهام و اغتشاش مفهومی، پیامدهای نظری دیگری را باعث می‌شود که متضمن جهت‌گیری‌های عملی و سیاستگذارانه خاصی است: نخست، نسبی شدن امنیت انسانی و سپس عدم امکان اندازه‌گیری و ارزیابی آن به صورت جهانشمول؛ دوم، عدم امکان اولویت‌بندی سیاسی تهدیدات بر اثر امنیتی شدن همه مسائل و خطرها؛ سوم، امنیتی و نظامی شدن مسائل و موضوعات رفاه اجتماعی؛ چهارم، نظامی شدن کمک‌های انسان دوستانه و مداخلات بشردوستانه؛ پنجم، ایجاد فرصت برای قدرت‌های بزرگ و کشورهای توسعه یافته لیبرال برای تحمیل ارزش‌ها و قضاوت‌های خود بر کشورها و ملت‌های ضعیف‌تر در حال توسعه؛ ششم، امنیتی شدن کشورهای در حال توسعه جنوب بر اثر برساختن گفتمان تهدید انسانی ناشی از توسعه نیافتگی؛ هفتم، نهادینه شدن نظم لیبرالی موجود و تثبیت موقعیت برتر کشورهای قدرتمند لیبرال در نظام بین‌الملل (فیروزآبادی، ۱۳۸۷: ۷).

۵. نتیجه‌گیری

وقوع تقریباً هرروزه تحولات غیرمترقبه و بلا تکلیفی‌های بسیاری که در همه مناطق جهان- اگر نه در همه کشورها- به چشم می‌خورد، چنان فراگیر و شایع است که می‌توان اذعان نمود دگرگونی‌های بزرگی در نظام جهانی رخ داده است (روزنا، ۱۳۸۲: ۵۷). سرعت و عمق این تحولات، چنان نظریه‌های کلان روابط بین‌الملل را به چالش طلبیده که برخی از دانشوران این دیسپلین، به صراحت از ناتوانی نظریه‌های غربی در ارتباط با تجزیه و تحلیل رخدادهای عصر حاضر، سخن می‌گویند. در این میان، یکی از مفاهیمی که سعی در فهم نابسامانی‌های سیاست جهان دارد، نظریه یا به عبارتی دقیق‌تر، مفهوم امنیت انسانی است. امنیت انسانی، در مقابل نظریه‌ها و دیدگاه‌های کلان دولت محور، مرجع امنیت را مردم معرفی می‌کند؛ اما قرائت‌های مختلف از امنیت انسانی، عوامل اصلی ناامنی را دولت‌های

در حال توسعه می دانند؛ در حالی که بررسی های انجام شده علمی نشان می دهد که نقش قدرت های بزرگ، سازمان های بین المللی و نظام سرمایه داری در ارتباط با میزان تهدیدات مدّ نظر موضوعات امنیت انسانی، به مراتب بیش از کشورهای در حال توسعه است. این با هدف امنیت انسانی که در پی تأمین رفاه افراد و نه در پی تأمین منافع دولت هاست، منافات دارد. این موضوع تا حدّ زیادی، نشان دهنده وابستگی دانش به قدرت و بحران برای نظریه پردازی است. در این میان، پارادایم پسا ساختارگرایی، از این باب که رابطه قدرت و دانش را در دو تفسیر متعارف و افراطی تحلیل نموده است، مبنای نظری این تحقیق (برای بررسی تأثیر این دو تفسیر بر نظریه امنیت انسانی) قرار داده شد. از این رهگذر، مشخص شد که در تفسیر متعارف از قدرت، رابطه قدرت و دانش، رابطه ای دو طرفه و تأثیرگذار است. انعکاس این گزاره در نظریه امنیت انسانی، شناسایی کشورهای عقب مانده (به تعبیر نظریه پردازان این مفهوم) به عنوان عوامل اصلی تهدیدات، علیه امنیت بشریت است. در تفسیر افراطی از قدرت، هیچ رابطه مشخصی بین قدرت و نظام معنا و نموده ها (دانش) وجود ندارد. به عبارتی دیگر، همه انسان ها کنار دولت ها و سایر کنشگران بین المللی از این قدرت برخوردارند که در ایجاد ناامنی انسانی شریک باشند. پیامد این تفسیر از قدرت که تک تک انسان ها را در تهدید امنیت انسانی سهیم می داند، موجب از دست رفتن معیارهای علمی برای تطابق مفهوم امنیت انسانی با واقعیت می شود؛ به گونه ای که در تعریف امنیت انسانی، مرز بین علت و معلول از میان می رود. چنین گرایش هایی (امنیت انسانی) که گاه از آنها به مثابه تغییر در پارادایم امنیت یاد می شود، نشان دهنده عمق فاصله بین نظریه و واقعیت در دیسیپلین وابط بین الملل به واسطه تأثیر قدرت بر دانش است.

پی نوشت ها

۱- بسیاری بر این باورند که نقطه عطف نظریه پردازی در روابط بین الملل به پیمان وستفاليا و یا به نظریات متفکرانی همچون توسیدید یا ماکیاولی برمی گردد.

۲- وزن قدرت (درجه قدرت اخذ تصمیمات)، ناحیه قدرت (درجه ارزش‌های مشترک) و قلمرو قدرت (الیت قدرت).

۳- جنگ، بحران، کار، بهداشت، شرایط زیست محیطی و غیره.

۴- حتی این کشور مبادرت به انتقال فناوری هسته‌ای نیز می‌نماید. بسیاری از تحلیلگران معتقدند که اسلام‌آباد از این ظرفیت برخوردار است که به ریاض در بسیاری از زمینه‌ها؛ از جمله آماده‌سازی فناوری چرخه سوخت و مواد هسته‌ای کمک کند تا از این طریق عربستان سطح تسلیحات خود را ارتقا بخشد (Kahl, Dalton & Irvine, ۲۰۱۳: ۲۳). تاجایی که برخی از کارشناسان، تهدیدات حاصل از استقرار کلاهک هسته‌ای در عربستان توسط پاکستان را حتی ناگوارتر از تهدیدات بحران موشکی کوبا در دوره جنگ سرد ارزیابی می‌کنند (Fondation pour la Recherche Stratégique, ۲۰۱۲: ۹۹-۲۰).

۵- فیروزآبادی در این ارتباط می‌نویسد: یکی از انتقادات مطروحه به نظریه امنیت انسانی، نامشخص بودن کارگزاران و کارگزاری‌های ملی و بین‌المللی و دولتی و غیردولتی متصدی تأمین امنیت انسانی، بر اثر ابهام در تعریف آستانه تهدیدات (آن) است (فیروزآبادی، ۱۳۸۷: ۷).

۶- از آنجایی که مشخص نمی‌گردد چه کسی از بیشترین قدرت در تهدید امنیت انسانی برخوردار است، با توجه به چارچوب اصلی تحقیق، مناسب است این گزاره را با دیدگاه لوکس درباره نوع سوم قدرت (تفسیر افراطی) که اعتقاد داشت در این نوع از قدرت، یک ستیز پنهان بین منافع کسانی که قدرت را اعمال می‌کنند و منافع بالفعل کسانی که کنار زده شده‌اند، وجود دارد (لوکس، ۱۳۷۵: ۳۳-۳۴)، بیشتر مورد تأمل قرار دهیم.

منابع

- بشری، اسماعیل. (۱۳۸۷). «امنیت هسته‌ای پاکستان: چالش درحال تشدید»، فصلنامه راهبرد، ش ۴۸، صص ۱۷-۳۰.
- بشریه، حسین. (۱۳۸۴). *لیبرالیسم و محافظه‌کاری، از محافظه‌کاری تا هرمنوتیک و پست مدرنیسم*، تهران: نی.
- بزرگی، وحید. (۱۳۷۷). *دیدگاه‌های جدید در روابط بین‌الملل*، تهران: نی.
- پوراحمدی میبدی، حسین و محمودی لرد، عبدالمحمود. (۱۳۹۰). «سازمان‌های بین‌المللی، محیط زیست و مسائل اقتصادی شمال - جنوب»، فصلنامه علوم محیطی، سال ۸، ش ۳، صص ۱۲۹-۱۴۴.
- تاجبخش، شهربانو. (۱۳۷). «امنیت انسانی: نگاهی به گذشته پیش از نگاه به آینده»، ترجمه شده در مجموعه مقاله‌های همایش بین‌المللی امنیت انسانی در غرب آسیا: دانشگاه بیرجند، صص ۴۹-۷۲.
- تقوی، فرحناز. (۱۳۹۳). «گازهای گلخانه‌ای؛ متهم ردیف اول گرمایش زمین»، ماهنامه پرونده، سال ۱، ش ۸.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال. (۱۳۸۷). «نقد پارادایم امنیت انسانی»، مجموعه چکیده مقاله‌های همایش بین‌المللی امنیت انسانی در غرب آسیا: دانشگاه بیرجند.
- دیوتیک، ریچارد و دردریان، جیمز. (۱۳۸۰). *نظریه انتقادی، پست‌مدرنیسم، نظریه مجازی در روابط بین‌الملل*، ترجمه حسین سلیمی، تهران: گام نو.
- روزنا، جیمز. (۱۳۸۲). *جهان آشوب زده*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- صندوق کودکان ملل متحد (یونیسف). (۲۰۰۷). «تغییرات آب و هوایی و کودکان»، قابل بازیابی در سایت: http://www.unicef.org/iran/fa/booklet_final_small.pdf

(بازیابی شده در تاریخ: ۱۳۹۴/۱۲/۱۹).

صباغیان، علی. (۱۳۹۲). «امنیت انسانی و دفاع همه‌جانبه»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۶، ش ۴، صص ۸۹-۱۱۸.

عسگرخانی، ابومحمد، جانباز، دیان و عباس‌زاده مرزبالی، محسن. (۱۳۸۸). «پسامدرنیته و واکاوی دولت ملی دارای حاکمیت در نظریه‌های روابط بین‌الملل»، فصلنامه سیاست، دوره ۳۹، شماره ۳، صص ۲۹۱-۳۲۰.

غفوری، محمود و داوند، محمد. (۱۳۹۳). «سرمایه‌داری و معضل جهانی غذا»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۴، ش ۲، صص ۲۷۳-۲۸۹.

قاسمی، محمدعلی. (۱۳۸۴). «امنیت انسانی: مبانی مفهومی و الزامات راهبردی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۸، ش ۴، صص ۸۱۷-۸۳۱.

کر، پائولین. (۱۳۸۷). «امنیت انسانی»، ترجمه سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۱، ش ۳، صص ۶۲۶-۶۰۱.

لوکس، استیون. (۱۳۷۵). قدرت نگرشی رادیکال، ترجمه عماد افروغ، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

لوکس، استیون. (۱۳۷۰). قدرت؛ فرانسایی یا شر شیطانی، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

مجیدی، محمدرضا و دهشیری، محمدرضا. (بی‌تا). «رهاورد غرب آسیا برای مفهوم امنیت انسانی»، ترجمه پریسا کریمی‌نیا، مجموعه مقاله‌های همایش بین‌المللی امنیت انسانی در غرب آسیا: دانشگاه بیرجند، صص ۴۴۴-۴۶۳.

مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۹). «تحولات جدید نظری در روابط بین‌الملل: زمینه مناسب برای نظریه‌پردازی بومی»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال ۶، ش ۲، صص ۱۶۵-۲۰۴.

مشیرزاده، حمیرا و کافی، مجید. (۱۳۹۳). «زمینه‌های ساختاری نظریه‌پردازی ایرانی در

پس‌اساختارگرایی، قدرت و فقر نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل ... / ۲۰۹

روابط بین‌الملل»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۵، ش ۲، صص ۳۳۷-۳۵۵.
منوچهری، عباس، (۱۳۷۶)، «قدرت، مدرنیسم و پست‌مدرنیسم»، مجله سیاسی-اقتصادی
اطلاعات، ش ۱. صص ۳۲-۳۹.

یزدان‌فام، محمود (۱۳۸۸). «دولت‌های شکننده و امنیت انسانی»، فصلنامه مطالعات
راهبردی، سال ۱۲، ش ۴، صص ۵-۳۶.

Amnesty International (۲۰۱۴). "Syria", Middle East and North Africa,
<http://www.amnestyusa.org/our-work/countries/middle-east-and-north-africa/syria>

Barnett, Michael and Duvall, Raymond (۲۰۰۵). "Power in International
Politics", International Organization, Vol. ۵۹, No. ۱, pp. ۳۹-۵۷.

Berenskoetter, Felix (۲۰۰۷). "Thinking about power", in Power in World
Politics, Edited by Berenskoetter, Felix and Williams, M.J. published in the
USA and Canada by Routledge.

Botelho, Greg and Brittain, Becky (۲۰۱۴). "Obama to seek more aid for
moderate rebels in Syria", CNN June ۲۷, Updated ۱۰:۵۸ GMT (۱۸:۵۸ HKT),
<http://edition.cnn.com/۲۰۱۴/۰۶/۲۶/politics/syria-us-opposition-funding/>

Buzan, Barry (۲۰۰۹). "Why is there no non-Western international relations
theory?", in Non-Western International Relations Theory, London and New
York: Routledge Taylor and Francis Group.

Brown, Chris (۲۰۱۳). "The Poverty of Grand Theory", European International
Relations, DOI: ۱۰,۱۱۷۷/۱۳۵۴۰۶۶۱۱۳۴۹۴۳۲۱.

Dunne Tim, Hansen Lene and Wight Colin (۲۰۱۳). "The Ends of International
Relations Theory", European International Relations, DOI:
۱۰,۱۱۷۷/۱۳۵۴۰۶۶۱۱۳۴۹۵۴۸۵.

Elman, Colin and Fendius Elman, Miriam (۲۰۰۳). "Appraising Progress in
International Relations Theory" in Progress in International Relations

Theory, Belfer Center for Science and International Affairs Jhon F. Kennedy School of Government, Harvard University Cambridge, Massachusetts, ٠٢١٣٨.

Engert, Stefan and Spencer, Alexander .(٢٠٠٩).“International Relations at the Movies: Teaching and Learning about International Politics through Film”, Perspectives, Vol. ١٧, No. ١, pp, ٨٣-١٠٤.

Fao .(٢٠١٠). “The state of food and insecurity in the world—addressing food insecurity in protracted crises”, Rom: food and organization united states;

Fao .(٢٠٠٨). “the state of food insecurity in the world Economic crisis – impactand lessons learned”, <ftp://ftp.fao.org/docrep/fao/0//١j٠٢٢٩te٠٠.pdf>.

Fondation pour la Recherche Stratégique .(٢٠١٢). “Pakistan’s Nuclear Programme: A Net Assessment” Recherches & Documents N° ٠٤, http://www.frstrategie.org/barreFRS/publications/rd/٢٠١٢/RD_٢٠١٢٠٤.pdf, ٠٩/١٠/٢٠١٤.

Graham, David A.(٢٠١٥). “Violence Has Forced ٦٠ Million People From Their Homes”, <http://www.theatlantic.com/international/archive/٢٠١٥/٠٦/refugees-global-peace-index/٣٩٦١٢٢/>

Hoffmann, Stanley. (١٩٧٧). “An American Social Science: International Relations”, Daedalus, Vol. ١٠٦, No. ٣, Discoveries and Interpretations: Studies in Contemporary Scholarship, Volume I, pp. ٤١-٦٠.

Holsti, K.J.(١٩٩٨). “The Problem of Change in International Relations Theory”, Institute of International Relations The University of British Columbia, Working Paper, pp, ١-٢٤.

Inoguchi, Takashi .(٢٠٠٩). “Why are there no non-Western theories of

- international relations? The case of Japan”, in Non-Western International Relations Theory, London and New York: Routledge Taylor and Francis Group.
- Ijaz, Muhammad .(۲۰۱۰). “Pakistan elected to the chair of IAEA Board of Governors”, Pakatom: Newsletter of Pakistan Atomic Energy Commission, http://www.nti.org/media/pdfs/۳۶_۴.pdf?_=۱۳۱۶۸۱۹۶۹۲,۰۲/۰۵/۲۰۱۴.
- International Organization for Migration .(۲۰۱۵). “Migration Initiatives ۲۰۱۵: Regional Strategies”, http://publications.iom.int/system/files/pdf/migration_initiatives۲۰۱۵.pdf
- Kahl, Colin H, Dalton, Melissa G. and Irvine, Matthew .(۲۰۱۳). “Atomic Kingdom If Iran Builds the Bomb, Will Saudi Arabia Be Next?”, Center for a New American Security, [http://www.cnas.org/files/documents/publications/CNAS_AtomicKingdom_Kahl.pdf, ۱۰/۰۸/۲۰۱۴](http://www.cnas.org/files/documents/publications/CNAS_AtomicKingdom_Kahl.pdf,۱۰/۰۸/۲۰۱۴).
- Kristensen, Hans M. and Robert, Norris s. (۲۰۱۱). “Nuclear Notebook: Pakistan's nuclear forces, ۲۰۱۱”, [http://thebulletin.org/nuclear-notebook-pakistans-nuclear-forces-۲۰۱۱, ۰۸/۰۵/۲۰۱۴](http://thebulletin.org/nuclear-notebook-pakistans-nuclear-forces-۲۰۱۱,۰۸/۰۵/۲۰۱۴).
- Mearsheimer, Jhon J and Walt, Stephen M, “Leaving Theory Behind: Why Simplistic Hypothesis Testing is Bad for International Relations”, European International Relations, DOI: ۱۰,۱۱۷۷/۱۳۵۴,۰۶۶۱۱۳۴۹۴۳۲۰.
- Qin, Yaqing .(۲۰۰۹). “Why is there no Chinese international relations theory?”, in Non-Western International Relations Theory, London and New York: Routledge Taylor and Francis Group.
- Sengul, Alifuat .(۲۰۰۵). “Cinema and Representation in International Relations: Hollywood Cinema and the Cold War”, In Partial fulfillment of the Requirements for the Degree of Master of Science the Department of for International Relations, pp, ii- ۷۴.
- Marie, Izuyama and Ogava, Shinichi .(۲۰۰۳). “The Nuclear Policy of India and Pakistan”, NIDS Security Reports, <http://www.nids.go.jp/english/>

publication/kiyo/pdf/bulletin_e۲۰۰۲_۳. pdf, ۰۳/۱۲/۲۰۱۴.

Smith, Karen .(۲۰۰۸). “Has Africa got anything to Say? African Contributions to the Theoretical Development of International Relations: a Preliminary Investigation”, University of Stellenbosch, South Africa, Department of Political Science, Paper Presented at the BISA Africa and IS Workshop, pp. ۱-۲۲.

Sylvester, Christine .(۲۰۱۳). “Experiencing the end and afterlives of International Relations/theory”, European Journal of International Relations, DOI: ۱۰,۱۱۷۷/۱۳۵۴۰۶۶۱۱۳۴۹۴۳۲۲.

Tadjbakhsh, Shahrbanou .(۲۰۰۹). “International relations theory and the Islamic worldview?”, in Non-Western International Relations Theory, London and New York: Routledge Taylor and Francis Group.

Williams, Micheal C .(۲۰۱۳). “In the Beginning: The International Relations Enlightenment and the Ends of International Relations Theory”, European International Relations, DOI: ۱۰,۱۱۷۷/۱۳۵۴۰۶۶۱۱۳۴۹۵۴۷۷.



ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی